Vol 1, Issue 1, Ser 1 2026

Journal of Civilization History

Shiraz University

OPEN ACCESS

DOI: 10.22099/JCHR.2026.55584.1021

The Transformation of the Image of Soltaniyeh in European Travel Accounts from the 8th to the Late 11th Century AH

Mahsa feyzi*

Abstract

The city of Soltaniyeh was founded in the 8th century AH (14th century CE) on the Sharuyaz Plain and rapidly became one of the principal political and economic centers of the Ilkhanate. Its decline in the post-Ilkhanid era led to the gradual loss of much of its urban fabric. Reconstructing its historical landscape today requires archaeological investigation and the use of written sources. This study argues that European travelogues from the 8th to the 11th century AH constitute a valuable corpus for reconstructing the city's historical condition, identifying lost structures, and analyzing the external gaze of the "Other."This research examines the image of Soltaniyeh in the accounts of Western travelers and explores the relationship between changes in the city's urban status and shifts in travelers' perceptions. The methodology is based on a comparative analysis of these travel narratives, considered alongside broader historical sources and modern scholarship.The analysis reveals a clear chronological change in perception. Eighth-century AH accounts primarily document the Christian community settled in Soltaniyeh and provide only limited descriptions of the city's physical fabric. Ninth-century narratives shift their focus to Soltaniyeh's economic role, regional and transregional commercial networks, and traded goods. By the tenth and eleventh centuries AH, the city is increasingly represented as a landscape of ruins and a reminder of its former grandeur. Travelers' attention turns more strongly to surviving monuments and urban elements, including the Arg, the Dome of Soltaniyeh, mosques, bazaars, and city gates. One significant finding is the value of these accounts for identifying vanished buildings, particularly the pillared Jami Mosque. They also record European misinterpretations, such as identifying Islamic buildings as churches, which can be used as analytical evidence for understanding travelers' cultural presuppositions. Overall, these travelogues are valuable for reconstructing aspects of Soltaniyeh's urban history and for understanding how Iranian cities were perceived from an external perspective and how these perceptions changed over time.

Keywords: Ilkhanid period; Western travel accounts; Soltaniyeh; city; historical monuments.

* Assistant Prof in History, Shiraz University, Shiraz, Iran
mahsa.feizi@saadi.shirazu.ac.ir

COPYRIGHTS ©2026 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY-NC 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the Original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publisher.

بهار و تابستان ۱۴۰۵

مجله‌ی پژوهشنامه‌ی تاریخ تمدن

Shiraz University

OPEN ACCESS

مقاله‌ی علمی، سال ۱، شماره‌ی ۱، پیاپی ۱، صص ۱۱۹-۱۳۴

DOI: 10.22099/JCHR.2026.55584.1021

بررسی سیمای تاریخی و معماری شهر سلطانیه بر اساس سفرنامه‌های فرنگی از سده‌ی هشتم تا اواخر سده‌ی یازدهم هجری قمری

مهسا فیضی*

چکیده

شهر سلطانیه در سده‌ی هشتم ه.ق در دشت شرویاز شکل گرفت و در زمانی کوتاه به یکی از مهم‌ترین مراکز سیاسی و اقتصادی ایلخانان بدل شد. در پی تحولات دوران پساایلخانی، به تدریج، شهر از رونق افتاد و بخش عمده‌ای از کالبدی شهر آن از بین رفت. امروزه، بازسازی سیمای تاریخی نیازمند پژوهش‌های باستان‌شناختی ه و استفاده از مدارک نوشتاری است. در این میان، سفرنامه‌های مسافران فرنگی از سده‌ی هشتم تا پایان سده‌ی یازدهم ه‍ق، منبعی ارزشمند برای بازخوانی وضعیت شهر، شناسایی برخی بناهای از دست‌رفته و نیز فهم نگاه «دیگری» به شمار می‌آید. پژوهش حاضر با تمرکز بر این متون سفرنامه‌ای، در پی آن است تا تصویر سلطانیه در حافظه‌ی مسافران غربی و نشان‌دادن پیوند بین تغییر جایگاه شهری سلطانیه و تحول نگاه سیاحان است. روش پژوهش مبتنی بر گردآوری و تحلیل تطبیقی سفرنامه‌ها و سنجش آن‌ها با منابع تاریخی و پژوهش‌های جدید است. یافته‌ها نشان می‌دهد که گزارش‌های سده‌ی هشتم هجری قمری بر حیات مسیحیان در سلطانیه تمرکز دارند و چندان به توصیف کالبدی شهر نپرداخته‌اند. در سده‌ی نهم هجری قمری، نگاه سیاحان به کارکرد اقتصادی شهر و شبکه‌های تجارت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و کالاهای مبادله‌شده می‌پردازد. در سده‌های دهم و یازدهم هجری قمری، سلطانیه غالباً به‌عنوان منظره‌ای از ویرانه‌ها و یادمانی از شکوه از دست‌رفته بازنمایی می‌شود و توجه سیاحان بیش از پیش به بناهای شاخص و عناصر کالبدیِ برجای‌مانده (ارگ، گنبد سلطانیه، مساجد، بازارها و دروازه‌های شهری) معطوف است. از نتایج مهم پژوهش، برجسته‌شدن ارزش سفرنامه‌ها در شناسایی بناهای از دست‌رفته – به‌ویژه مسجد ستون‌دار/مسجد جامع سلطانیه– و نیز بیان سوءبرداشت‌هایی

* استادیار تاریخ دانشگاه شیراز، شیراز، ایران mahsa.feizi@saadi.shirazu.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۱۲/۲۲، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۳/۲۷

COPYRIGHTS ©2026 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY-NC 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the Original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publisher.

چون کلیساپنداری بناهای اسلامی به‌مثابه داده‌ای تحلیلی درباره پیش‌فرض‌های فرهنگی مسافران فرنگی است. در مجموع، سفرنامه‌ها نه‌تنها امکان بازسازی بخشی از تاریخ شهری سلطانیه را فراهم می‌کنند، بلکه ابزار مهمی برای فهم چگونگی دیده‌شدن شهرهای ایرانی در نگاه بیرونی و تحول این نگاه در گذر زمان محسوب می‌شوند.

واژه‌های کلیدی: دوره‌ی ایلخانی، سفرنامه‌های فرنگی، سلطانیه، شهر، بناهای تاریخی.

۱. مقدمه

شهر سلطانیه از جمله شهرهای مهم و پررونق دوره‌ی ایلخانی به شمار می‌رفت که پیش از این دوره سابقه‌ی شهری نداشت. بقایای این شهر امروزه در جنوب‌شرق شهر زنجان و در فاصله‌ی حدود سی‌وپنج کیلومتری از آن قرار گرفته است. سلطانیه در چارچوب برنامه‌ی شهرسازی‌ای شکل گرفت که حکام مغول در سده‌ی هشتم ه.ق در سرزمین‌های تحت سلطه‌ی خود، از جمله ایران، مغولستان و چین، در پیش گرفتند و طی آن، شهرهایی با کارکرد سیاسی- اداری و الگوی اقتصادی نسبتاً مشابه بنیان نهاده شد.

در متونی که پیش از ساخت سلطانیه نگاشته شده‌اند، از دشت محل ساخت این شهر با نام‌هایی چون «مرغزار شرویاز» یا «مرج شرویاز» یاد شده است (نسوی ۲۴۱:۱۳۸۴؛ الراوندی، ۲۹۴:۱۳۶۴؛ نیشابوری، ۷۹:۱۳۳۲؛ جوینی، ۱۳۸۵: ۳۵). این دشت در دوره‌ی مغول «قونقوراولانگ یا قنغرالانگ» نام داشت و ییلاق اباقاخان بود (همدانی، ۱۰۷۸:۱۳۷۳؛ وصاف الحضره ۴۷۷:۱۳۷۳). ارغون‌خان نخستین بار تصمیم به بنای شهری در این محل گرفت اما با مرگ او این اقدام ناتمام ماند. در زمان الجاتیو، پسر ارغون، ساخت و ساز گسترده در شهر آغاز شد و در سال ۷۰۴ ه.ق شهر جدید با نام «سلطانیه» ساخته و به گفته‌ی حمدالله مستوفی به «دارالملک» ایران بدل شد (همدانی، ۱۱۷۳:۱۳۷۳؛ مستوفی، ۵۵:۱۳۶۲؛ کاشانی، ۴۷:۱۳۸۴؛ وصاف الحضره، ۴۷۷:۱۳۷۳؛ بناکتی، ۴۷۵:۱۳۴۸).

ابوسعید پسر الجایتو، در سلطانیه تاج‌گذاری کرد و این شهر هم چنان مقر سلطنت ایلخانان باقی ماند (آملی، ۲۶۱:۱۳۸۱، مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۱۳). در دوره‌ی سلطنت او سلطانیه در اوج شکوفایی اقتصادی خود رسید و به محل تجارت کالاهای گران‌بهاتبدیل‌شده بود. در این دوره کلیسای فرقه‌ی فرانسیسکن در آنجا تأسیس شد، چرا که به گفته‌ی جوردانوس در این زمان حدود پانصد یا پانصد و پنجاه تن مسیحی در سلطانیه زندگی می‌کردند و به تجارت می‌پرداختند (Jordanus, 1863:8)

رونق تجاری سلطانیه تا سده‌ی نهم ه.ق، باوجود ویرانی‌های گسترده‌ای که میران شاه بر شهر وارد کرد، ادامه یافت. در این سده،سلطانیه ازنظر اقتصادی و بازرگانی مهم‌تر از تبریز بود، گواه این سخن، مشاهدات مسافران فرنگی نظیر کلاویخو (Clavijo) (۸۰۶ ه.ق/۱۴۰۳م) و باربارو (Barbaro) (۸۷۴ ه.ق/۱۴۷۱م) است که در سده‌ی نهم ه.ق به سلطانیه سفرکرده‌اند (Clavijo, 1859:93-96؛ بدیعی،۱۳۸۱). از اواخر سده‌ی نهم ه.ق به بعد، رونق اقتصادی سلطانیه رو به افول نهاد و این روند در سده‌های بعدی با روی کار آمدن صفویان، انتقال پایتخت به اصفهان و دور ماندن سلطانیه از راه‌های اصلی، شتاب بیشتری گرفت (بدیعی، ۱۴۴:۱۳۸۱؛ Minorskey, 1997:859).

در چنین زمینه‌ای، گزارش‌های مسافران فرنگی که از سده‌ی ۸ هجری قمری تا پایان دوره‌ی صفوی از سلطانیه دیدن کرده‌اند، اهمیتی دوچندان می‌یابد. این سفرنامه‌ها نه‌تنها بازتاب‌دهنده‌ی نگاه بیرونی به یک پایتخت مغولی و سپس شهری رو به افول‌اند، بلکه امکان شناسایی و بازسازی آثاری را فراهم می‌کنند که بخش مهمی از آن‌ها امروزه از میان رفته است.

پژوهش حاضر با تمرکز بر این متون، در پی آن است تا از خلال مشاهدات و توصیفات مسافران فرنگی، رویکرد آنان به شهر سلطانیه و آثار تاریخی آن را بررسی کند و جایگاه این شهر را در حافظه‌ی سفرنامه‌ای غرب بازخوانی نماید.

سفرنامه‌ها مهم‌ترین منبع پژوهش حاضر هستند و بازه‌ی زمانی گسترده‌ای از سده‌ی هشتم ه.ق تا اواخر دوره‌ی صفوی را در برمی‌گیرند و از نظر زمینه، انگیزه و رویکرد نویسندگان، یکدست نیستند. در ادامه، این متون به چند گروه زمانی تقسیم می‌شود که هر یک بازتاب‌دهند، مرحله‌ی متفاوتی از نگاه ور رویکرد سیاحان به «شهر سلطانیه» و آثار تاریخی آن است.

نخستین گروه، سفرنامه‌هایی است که به قلم مبلغان مذهبی مسیحی نوشته شده و به سده‌ی هشتم ه.ق تعلق دارد. جوردانوس (Jordanus) (۷۲۴ ه.ق/ ۱۳۲۴م) و ادوریک (Odoric) (۷۳۰ه.ق/۱۳۳۰م) هم در مسیر سفر به چین و در دوره‌ی ابوسعید از سلطانیه دیدن کردند، از جمله نمایندگان این گروه‌اند. گزارش‌های آنان، هرچند فاقد معمارانه است، تصویری کلی از شهر سلطانیه و وضعیت جامعه‌ی مسیحی ساکن در آن ارائه می‌دهد.

گروه دوم شامل سیاحانی است که در سده‌ی نهم ه.ق ه.ق، هم‌زمان با رونق اقتصادی و بازرگانی سلطانیه، از این شهر دیدن کرده‌اند از جمله، کلاویخو (۸۰۵ه.ق/۱۴۰۲م) باربارو (۸۴۰ه.ق/۱۴۳۶م)، کنتارینی (Contarini) (سفر به سال ۸۷۸ه.ق/۱۴۷۳م). در این میان سفرنامه‌ی کلاویخو از ارزش ویژه‌ای دارد، چراکه تنها پس از پنج سال از ویرانی میران شاه گذشته، به سلطانیه آمده و شرایط شهر را خود به چشم دیده است. به طور کلی، این سیاحان به شرایط اقتصادی و تجاری منطقه توجه داشتند و کمتر به توصیف بناها پرداخته‌اند.

دسته بعدی، سفرنامه‌هایی است از سده‌ی دهم ه.ق به بعد و عمدتاً در دوره‌ی صفوی نگاشته شده‌اند. سیاحانی چون ژان شاردن (Jean Chardin) (سفر به سال ۱۰۷۵ه.ق/۱۶۶۴م)، دلاواله (Pietro Della Valle) (سفر به سال ۱۰۲۶ه.ق/ ۱۶۱۷م)، اشترویس (Struys) (سفر به سال ۱۰۸۲ه.ق/ ۱۶۷۱م)،آدام اولئاریوس (سفر به سال ۱۰۴۷ه.ق/ ۱۶۳۷م)، دوبریون (De Bruyn) (سفر به سال ۱۱۱۵ه.ق/۱۷۰۳م)، کاتف (Katof) (سفر به سال ۱۰۳۲ه.ق/۱۶۲۳م) هستند، گزارش‌های این مسافران، که سلطانیه را در شرایط افول و ویرانی توصیف می‌کنند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چراکه افزون بر انعکاس نگاه ویرانه‌نگر مسافران فرنگی، حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی آثار تاریخی، ساختارهای شهری و عناصر معماری‌ای است که بسیاری از آن‌ها امروزه از میان رفته‌اند. بررسی گزارش‌های این گروه‌های مختلف از سیاحان فرنگی، امکان آن را فراهم می‌آورد که دگرگونی‌های شهر سلطانیه و نیز تغییر نگاه مسافران به آثار تاریخی آن، در گذر زمان و از خلال متون سفرنامه‌ای بازخوانی شود.

با وجود استفاده‌ی پراکنده پژوهشگران از گزارش‌های برخی مسافران فرنگی در مطالعات تاریخی و معماری سلطانیه، این متون کمتر به‌صورت مجموعه‌ای پیوسته و در چارچوبی زمانی و تطبیقی بررسی شده‌اند. ازاین‌رو، هنوز به‌روشنی مشخص نیست که تغییر جایگاه سیاسی، اقتصادی و فضایی سلطانیه چگونه در تحول نگاه سیاحان بازتاب یافته و این گزارش‌ها تا چه اندازه می‌توانند در بازسازی سیمای تاریخی و شناسایی آثار ازمیان‌رفته‌ی شهر به کار روند.

پژوهش حاضر در پی پاسخ به دو پرسش اصلی است: نخست، تصویر سلطانیه در گزارش‌های مسافران فرنگی از سده‌ی هشتم تا اوایل سده‌ی یازدهم هجری قمری چه تحولاتی یافته است؟ دوم، این متون چه اطلاعاتی درباره ساختار شهری، بناهای برجای‌مانده و آثار ازمیان‌رفته‌ی سلطانیه ارائه می‌کنند؟ فرض پژوهش آن است که تغییر موضوعات مورد

توجه سیاحان، صرفاً از تفاوت علایق فردی آنان ناشی نمی‌شود، بلکه با دگرگونی منزلت و کارکرد شهر ارتباط مستقیم دارد؛ به‌گونه‌ای که در سده‌ی هشتم توجه به جامعه‌ی مسیحی، در سده‌ی نهم توصیف فعالیت‌های تجاری و در سده‌های دهم و یازدهم مشاهده ویرانه‌ها و بناهای شاخص بر گزارش‌ها غلبه یافته است.

روش پژوهش تاریخی ـ تحلیلی و مبتنی بر بررسی تطبیقی سفرنامه‌هاست. در این بررسی، زمان سفر، انگیزه‌ی نویسنده، نوع اطلاعات ارائه‌شده و میزان سازگاری گزارش‌ها با منابع تاریخی، شواهد معماری و پژوهش‌های باستان‌شناختی در نظر گرفته می‌شود. بدین‌ترتیب، سفرنامه‌ها نه‌تنها برای استخراج داده‌های مربوط به شهر، بلکه برای شناخت محدودیت‌ها، پیش‌فرض‌ها و شیوه‌ی ادراک مسافران فرنگی از سلطانیه تحلیل می‌شوند.

۲. سلطانیه در نگاه جوردانوس و اودوریک: حیات دینی و اجتماعی شهر

قدیمی‌ترین سیاحانی که در آثارشان به نام سلطانیه برمی‌خوریم، دو مبلغ مذهبی به نام های جوردانوس و ادوریک (۱۲۸۶–۱۳۳۱ م؛ ۶۸۵–۷۲۳ ه.ق) بودند که در دوره‌ی ابوسعید از سلطانیه دیدن کردند. این افراد به ضرورت سفر خود چندان به توصیف جزیی شهر نپرداختند و بیشتر به حیات مسیحیان در قلمرو حکام مغول توجه داشتند. جوردانوس سفرنامه بسیار مختصری از خود به جای گذاشته است. وی در این سفرنامه به توصیف کوتاهی از شهر سلطانیه بسنده کرده است (Jordanus, 1863:7). به گفته‌ی وی در تبریز دویست هزار خانه و کلیساهای خوبی بوده و در حدود هزار مسیحی در آن جا زندگی میکردند، در حالی که نصف این تعدادی یعنی پانصد یا پانصد و پنجاه تن در سلطانیه ساکن بودند (Ibid). ادوریک (۱۲۸۶–۱۳۳۱م؛ ۶۸۵–۷۲۳ ه.ق) به همراه جمیز راهبی ایرلندی به شرق سفر کرده اند. این دو پس از گذشتن از قسطنطنیه و طرازبون از طریق ارزروم و تبریز به سلطانیه رسیدند و مدتی در صومعه های فرانسیسکن دو شهر اخیر به سر بردند (جوادی و فلور، ۱۰۴:۱۳۹۳). وی پس از ترک تبریز، ده روز در راه بوده و سپس به سلطانیه رسیده است(همانجا). در توصیف سلطانیه آورده که سلطانیه شهری بزرگ، با آب و هوای خنک و منابع آب کافی بوده و بسیاری کالاهای گرانبها در این شهر برای فروش وارد کرده‌اند (Odoric,1887: 50). مقایسه‌ی گزارش‌های جوردانوس و اودوریک نشان می‌دهد که سلطانیه در نخستین روایت‌های فرنگی هنوز به‌عنوان موضوعی مستقل برای توصیف جغرافیایی، کالبدی یا معماری مطرح نشده است. هر دو نویسنده از وابستگان جریان‌های تبشیری مسیحی بودند و مشاهدات خود را متناسب با هدف و مسیر مأموریت مذهبی خویش ثبت کرده‌اند. ازاین‌رو، توجه آنان بیش از هر چیز به حضور جامعه‌ی مسیحی، صومعه‌های فرانسیسکن و امکان فعالیت مذهبی و ارتباطی در قلمرو ایلخانان معطوف بوده است. سکوت آنان درباره‌ی بناهای شاخص سلطانیه را نباید لزوماً به معنای فقدان اهمیت یا شکوه معماری شهر دانست، بلکه این سکوت بیشتر بازتاب گزینشی‌بودن مشاهدات و تفاوت موضوع مورد توجه مسافران است.

بااین‌حال، میان دو گزارش تفاوتی در نوع اطلاعات ارائه‌شده دیده می‌شود. جوردانوس بیش از هرچیز به شمار مسیحیان ساکن در سلطانیه توجه دارد و از این منظر، گزارش او برای شناخت حضور جامعه‌ی مسیحی در شهر اهمیت می‌یابد. اودوریک، در کنار اشاره به اقامت خود در صومعه‌ی فرانسیسکن، توصیفی کوتاه از بزرگی شهر، آب‌وهوای خنک، فراوانی منابع آب و ورود کالاهای گران‌بها ارائه می‌کند. این اشارات، هرچند مختصر، بخشی از ویژگی‌های طبیعی و اقتصادی

سلطانیه را در زمان بازدید او بازتاب می‌دهد. ازاین‌رو، گزارش اودوریک را می‌توان از نخستین گزارش‌های فرنگی دانست که افزون بر حضور مسیحیان، به برخی ویژگی‌های خود شهر نیز توجه نشان داده است.

در مجموع، گزارش‌های جوردانوس و اودوریک اطلاعات محدودی درباره‌ی ساختار کالبدی و بناهای سلطانیه در اختیار می‌گذارند، اما برای شناخت حضور مسیحیان، فعالیت نهادهای مذهبی فرانسیسکن و برخی ویژگی‌های عمومی شهر در دوره‌ی ایلخانی اهمیت دارند. محدودبودن توصیف‌های معماری در این متون نیز بیش از آنکه نشان‌دهنده‌ی کم‌اهمیتی بناهای شهر باشد، از هدف مذهبی سفرها و گزینشی‌بودن مشاهدات نویسندگان ناشی می‌شود.

۳. سلطانیه در سده‌ی نهم هجری قمری: تجارت، اقتصاد و سیمای شهری

در سده‌ی نهم ه.ق، سلطانیه، در گزارش‌های مسافران فرنگی بیش از هر چیز به‌عنوان شهری فعال در شبکه‌ی تجارت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آمده است . گزارش‌های کلاویخو (۸۰۵ هـ.ق/۱۴۰۲م)، باربارو (۸۷۴ هـ.ق/۱۴۷۱م) و کنتارینی (۸۷۸ هـ.ق/۱۴۷۳م) اطلاعات ارزشمندی پیرامون جایگاه اقتصادی شهر، وضعیت کالبدی، بناهای شاخص و دگرگونی تدریجی سلطانیه در اختیار می‌گذارد. مقایسه‌ی این گزارش‌ها نشان می‌دهد که وضعیت شهر در سراسر این سده یکسان نبوده و میان تصویر کلاویخو از شهری پرجمعیت و برخوردار از تجارتی گسترده و توصیف‌های متأخرتر از کاهش جمعیت و رونق بازار، تفاوت آشکاری وجود داشته است.

کلاویخو که در سال ۸۰۵ هـ.ق/۱۴۰۲م از سلطانیه دیدن کرد، این شهر را در دشتی گسترده و بدون باروی وصف کرده است. بااین‌حال، درون شهر دژی با دیوارهای استوار و برج‌های زیبا وجود داشت که سطح دیوارها و برج‌های آن با نقش‌هایی آراسته شده و بر فراز هر برج منجنیقی کوچک قرار گرفته بود. وی سلطانیه را شهری پرجمعیت و از نظر وسعت کوچک‌تر از تبریز می‌داند، اما تأکید می‌کند که میزان تجارت آن از تبریز بیشتر بوده و درآمد سالانه‌ی فراوانی برای حاکم فراهم می‌آورده است . این گزارش نشان می‌دهد که نبود باروی شهری لزوماً به معنای نبود ساختارهای دفاعی نبوده و دژ سلطانیه همچنان از استحکام و اهمیت برخوردار بوده است (Clavijo, 1859:93).

به نوشته‌ی کلاویخو، تجارت سلطانیه در ماه‌های تابستان، به‌ویژه ژوئن، ژوئیه و اوت، رونق بیشتری می‌یافت و کاروان‌های بزرگ شتر با مقادیر فراوانی کالا وارد شهر می‌شدند. بازرگانانی از هند ادویه‌هایی چون میخک، جوز هندی، دارچین و دیگر کالاهای گران‌بها به سلطانیه می‌آوردند. ابریشم گیلان نیز در این شهر گردآوری و از آنجا به دمشق، سوریه، ترکیه و دیگر نواحی صادر می‌شد و ابریشم شماخی در شروان به‌واسطه‌ی بازرگانان ونیزی، جنوایی و دیگر تجار در بازار سلطانیه عرضه می‌گردید. از شیراز و دیگر نواحی جنوبی نیز پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای، تافته و انواع منسوجات وارد شهر می‌شد و از خراسان نخ پنبه و پارچه‌های رنگارنگ به آن می‌رسید. سنگ‌های گران‌بها، مروارید و ادویه نیز از مسیر چین و هرمز به سلطانیه انتقال می‌یافت و بازرگانانی از کَفّه، طرابوزان، ترکیه و سوریه هر سال برای خرید کالا به این شهر می‌آمدند. بدین‌ترتیب، گزارش کلاویخو سلطانیه را حلقه‌ی واسط میان گیلان، شروان، خراسان، جنوب ایران، هرمز، آناتولی، شام و بنادر دریای سیاه نشان می‌دهد (Ibid:93-95).

اهمیت گزارش کلاویخو تنها به معرفی کالاها و مسیرهای بازرگانی محدود نمی‌شود؛ او اطلاعاتی نیز درباره‌ی سازمان فضایی و زیرساخت‌های تجاری شهر ارائه می‌دهد. به گفته‌ی وی، آبراه‌های متعددی از درون سلطانیه عبور می‌کرد و شهر دارای خیابان‌هایی منظم بود که کالاها در آنها به فروش می‌رسید. همچنین چندین مهمان‌خانه‌ی بزرگ برای اقامت بازرگانان در شهر وجود داشت. این شواهد نشان می‌دهد که رونق تجارت سلطانیه تنها حاصل موقعیت آن در مسیر کاروان‌ها نبود، بلکه شهر از شبکه‌ی آبرسانی، فضاهای منظم دادوستد و تأسیسات لازم برای اقامت تجار نیز برخوردار بود. کلاویخو همچنین از کاخی با باغی بزرگ یاد می‌کند که میرانشاه در آن اقامت داشت و سفیران را در همان‌جا پذیرفت؛ ازاین‌رو، گزارش او در کنار ساختار بازار و دژ، شواهدی از معماری حکومتی و باغ‌های شهر نیز در اختیار می‌گذارد (Ibid:96).

بااین‌حال، کلاویخو هم‌زمان نشانه‌هایی از آسیب‌دیدگی بافت شهری سلطانیه ثبت کرده است. به روایت او، میرانشاه پس از ویران‌کردن شماری از خانه‌ها، مساجد و بناهای باشکوه تبریز، فرمان داد همان اقدامات در سلطانیه نیز انجام شود. وی همچنین از تخریب بنایی بسیار زیبا در بیرون شهر و بیرون‌آوردن جسد شخص مدفون در آن سخن می‌گوید(Ibid). بنابراین، گزارش او از یک‌سو تداوم فعالیت اقتصادی و جمعیت قابل توجه شهر را نشان می‌دهد و از سوی دیگر از تخریب بخشی از بناها و بافت شهری سلطانیه در اواخر سده‌ی هشتم و آغاز سده‌ی نهم هـق خبر می‌دهد.

گزارش‌های جوزافا باربارو و آمبروجو کنتارینی در نیمه‌ی سده‌ی نهم هجری‌قمری، تصویری متفاوت از وضعیت سلطانیه ارائه می‌کنند. باربارو، همانند کلاویخو، شهر را بدون باروی سالم وصف کرده است؛ هرچند گزارش بدلیسی نشان می‌دهد که آثار و بقایای باروی شهر در این دوره همچنان برجای بوده است. ازاین‌رو، احتمالا نوشته‌های مسافران دلالت بر نبود حصاری کامل و کارآمد بوده است، نه محوشدن کامل بقایای آن (Clavijo, 1859: 93؛ بدیعی، ۱۳۸۱: ۸۶؛ بدلیسی، ۱۳۷۳: ۲۶)

ارگ سلطانیه و مقبره‌ی الجایتو از مهم‌ترین بناهایی بودند که توجه مسافران این دوره را به خود جلب کردند. باربارو مساحت دژ را حدود یک میل برآورد کرده و گنبد سلطانیه را درون آن قرار داده است. هرچند آن را به‌اشتباه کلیسا دانسته است وی محیط شهر را حدود چهار میل ذکر کرده و جمعیت آن را، با وجود وسعت شهر، نسبتاً اندک و در حدود شش تا هفت هزار نفر دانسته است (بدیعی، ۱۳۸۱: ۸۶). این گزارش در مقایسه با توصیف کلاویخو از شهری «بسیار پرجمعیت»، احتمالا دلالت بر کاهش جمعیت سلطانیه در طول سده‌ی نهم هـق دارد.

کنتارینی نیز از دژی بزرگ و محصور یاد می‌کند و بنایی را درون آن توصیف می‌کند که آن را مسجدی کهن دانسته است. توجه او بیش از همه به سه در مفرغی بلند بنا و آرایه‌های سیمین آنها معطوف شده است؛ درهایی که به گفته‌ی وی از درهای کلیسای مرقس ونیز نیز بلندتر بودند و با گل‌میخ‌ها و نقش‌های گل‌وبوته تزیین شده بودند. این توصیف، افزون بر اهمیت معماری بنا، شواهدی درباره‌ی وجود درهای فلزی نفیس و آرایه‌های ازمیان‌رفته‌ی مجموعه‌ی سلطانیه در نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم هـق فراهم می‌کند (همان: ۱۵۰).

گزارش کنتارینی همچنین نشان می‌دهد که بازار سلطانیه در زمان بازدید او دیگر رونق توصیف‌شده در سفرنامه‌ی کلاویخو را نداشت و کالاهای عرضه‌شده در آن عمدتاً به خواربار و منسوجات ساده محدود شده بود. کلاویخو از حضور کاروان‌های بزرگ، بازرگانان سرزمین‌های مختلف و مبادله‌ی کالاهای گران‌بها سخن می‌گوید، درحالی‌که کنتارینی بازاری

کم‌رونق‌تر را مشاهده کرده است. مقایسه‌ی این گزارش‌ها نشان از کاهش تدریجی جایگاه تجاری سلطانیه در طول سده‌ی نهم هـ.ق دارد، هرچند که شهر همچنان در مسیر رفت‌وآمد مسافران و بازرگانان قرار داشت.

در مجموع، گزارش‌های مسافران فرنگی سده‌ی نهم هـ.ق تصویری یکسان و ثابت از سلطانیه ارائه نمی‌کنند. کلاویخو در آغاز سده شهری پرجمعیت، برخوردار از دژی مستحکم، خیابان‌های منظم، آبراه‌های متعدد، مهمان‌خانه‌های بزرگ و پیوندهای تجاری گسترده را وصف می‌کند؛ اما هم‌زمان از تخریب بخشی از خانه‌ها، مساجد و بناهای باشکوه آن خبر می‌دهد. گزارش‌های باربارو و کنتارینی در نیمه‌ی دوم سده، در کنار اشاره به وسعت شهر و بناهای برجسته‌ی آن، از جمعیت کمتر، آسیب‌دیدگی ساختارهای شهری و کاهش رونق بازار حکایت دارند. ازاین‌رو، اهمیت این گزارش‌ها تنها در توصیف گنبد سلطانیه یا فهرست کالاهای تجاری نیست، بلکه با مقایسه‌ی آنها می‌توان بخشی از روند دگرگونی کالبدی، جمعیتی و اقتصادی شهر را در طول سده‌ی نهم هجری قمری بازشناخت.

۴. سلطانیه در سده‌های دهم و یازدهم هجری قمری: افول شهری و تداوم میراث معماری

مسافران فرنگی که در سده‌ی دهم و یازدهم هجری قمری از سلطانیه دیدن کردند، برخلاف مسافران پیشین، بیش از هر چیز به آثار برجای‌مانده و به وسعت ویرانه‌های شهر توجه کرده‌اند. اغلب این افراد سلطانیه را شهری کوچک و بی اهمیت با خرابه‌های وسیع توصیف کرده‌اند (دلاواله، ۲۶۴:۱۳۸۴؛ شاردن، ۵۰۱:۱۳۷۲؛ Olearius 454؛ Deslandes, 1671:15؛ Tavernie, 27:1678؛ کاتف، ۵۷:۱۳۵۶، De Bruyn,1718: 173). دلاواله، که در سال ۱۶۱۷م از سلطانیه دیدن کرده، یادآور می‌شود که این شهر در گذشته شهری بزرگ بوده، اما در زمان بازدید او بدون حصار و بسیار ویران بوده است؛ به‌گونه‌ای که زمین‌های بایر و محل برپایی اردوگاه‌ها از خانه‌های مسکونی پیشی گرفته بود (دلاواله، ۲۶۴:۱۳۸۴). اشترویس (سفر به سال ۱۶۷۱) نیز سلطانیه را به مجموعه‌ای از سنگ‌ها یا میل‌های پراکنده تشبیه می‌کند و آن را شهری می‌داند که شکوه سلطنتی گذشته‌اش را به‌کلی از دست داده است (اشترویس، ۱۷۱:۱۳۹۵). کارِری نیز در سفر خود (۱۶۹۴ م) از وسعت ویرانه‌ها اظهار شگفتی کرده و قطر شهر را حدود سه میل برآورد می‌کند و از وجود مزارع و باغ‌های پردرخت در پیرامون شهر سخن می‌گوید (کارری، ۱۴۰:۱۳۴۸). (تصویر ۱)

یکی از ویژگی‌های مشترک گزارش‌های این دوره، دشواری تشخیص کاربری اصلی بناهای سلطانیه توسط مسافران اروپایی است. بسیاری از آنان، تحت تأثیر پیشینه‌ی مسیحی منطقه یا برداشت‌های شخصی، برخی از مهم‌ترین بناهای شهر را کلیسا پنداشته‌اند. شاردن سلطانیه را شهری جمعیت شهر سلطانیه را شهری پر از خرابه‌های خانه، کلیسا و مسجد آورده است که در زمان بازدید خود، سه هزار نفر بر آورده است (شاردن، ۵۰۱:۱۳۷۲). نمای منتشرشده در سفرنامه‌ی او نیز شهر را در پهنه‌ی دشت و در میان محدوده‌ی وسیع آثار و ویرانه‌ها نشان می‌دهد؛ درحالی‌که گنبد سلطانیه همچنان بر خط آسمان شهر غلبه دارد (تصویر ۲). باربارو گنبد سلطانیه را کلیسای بزرگ شهر می‌داند و تنرو پرتغالی، که در سال ۱۵۲۳م به ایران سفر کرده، معماری سلطانیه را یونانی می‌خواند (بدیعی،۱۳۸۱: ۸۶؛ آنتونیو تنرو، نقل در: جوادی و فلور، ۳۶۸:۱۳۹۳). تاورنیه نیز مدعی است که اغلب مساجد سلطانیه در اصل کلیسا بوده‌اند و حتی از قول ارامنه از وجود هشتصد کلیسا و نمازخانه در این شهر یاد می‌کند (Tavernie, 1678 :27).

می‌دانیم که در سده‌ی نهم ه.ق سلطانیه مرکز یک مطران مسیحی به نام آرشووک (Archeveque) بوده است و تیمور برای ماموریت‌های مختلف نواحی مسیحی نشین به وی ماموریت داده است (نوایی، ۱۲۷:۲۵۳۶). اما در هیچ یک از متون تاریخی و جغرافیایی از دوره‌ی ایلخانی تا سده‌ی سیزدهم ه.ق، اشاره‌ای به فراوانی تعداد کلیسا نشده است. دوپره که در اوایل قرن نوزده از سلطانیه دیدن کرده و به جستجوی آثار مسیحیت در منطقه پرداخته اما چیزی نیافته است و قول تاورنیه را در خصوص مسیحی بودن آثار سلطانیه را نادرست خوانده است (Dupre, 1819:211)، از این رو کلیسا خواندن بناهای اصلی سلطانیه را باید با تردید نگریست و آن را نادرست خواند.

در سده‌ی یازدهم هجری قمری هنوز آثاری از ارگ سلطانیه برجای بود و مسافران آن را توصیف کرده‌اند. کاتف (سفر به سال ۱۶۲۳) از باقی‌ماندن دیوار، دو برج و خندقی آلوده سخن گفته است و اولئاریوس نیز چند برج مربعی را از بقایای ارگ یاد می‌کند (کاتف، ۱۳۵۶: ۵۸؛ اولئاریوس، ۱۳۶۳: ۱۴۸). با این حال، آنچه بیش از هر چیز توجه مسافران را جلب کرده، بنای گنبد سلطانیه درون ارگ بوده است که همگی از آن به‌عنوان مسجد یاد کرده‌اند. کاتف توصیفی دقیق از این بنا ارائه می‌دهد و از گنبدها، صحن‌ها، دیوارهای بلند و گور سنگی سلطان و پسرش با شبکه‌های فلزی مزین سخن می‌گوید (کاتف، ۱۳۵۶: ۵۸؛). اولئاریوس نیز به توصیف درها، گنبد و کاشیکارهای گنبد سلطانیه پرداخته است و در زمان بازدید او از بنای گنبد سلطانیه در محراب گنبد سلطانیه تعداد زیادی کتاب‌های قطع بزرگ عربی وجود داشت است که او آن ها را چنین وصف کرده است «در این محراب تعداد زیادی کتب قدیمی به زبان عربی قرار داشت که درازای برخی از آن‌ها پنج ربع ساعد و پهنایشان تقریبا برابر با یک ساعد بود. حروف، یک انگشت درازا داشتند و سطور آن به وسیله‌ی آب طلا و مرکب سیاه به صورتی بسیار استادانه نوشته شده بود» (اولئاریوس، ۱۳۶۳: ۱۴۸). با توجه به توصیف‌های وی احتمالا این کتاب‌ها، نسخه‌های از قرآن بوده‌اند که برای تلاوت در این محل قرار داشته‌اند. خود نیز در ادامه آورده است که چند برگ از یکی از این کتاب‌ها، که سوره‌ای قرآنی بر آن نوشته را با خود از سلطانیه برده و آن را به کتابخانه‌ی دربار شاهزاده‌نشین هلشتاین سپرده است (همان) برپایه‌ی گزارش‌های موجود به نظر می‌رسد که در دوره‌ی صفوی تنها بنای سالم درون ارگ، مقبره‌ی الجایتو یا همان گنبد سلطانیه بوده است و بناهای دیگر داخل ارگ از بین رفته‌اند. .

مسافران این دوره از وجود خرابه‌های متعدد مساجد در شهر خبر داده‌اند. کاتف از وجود مسجدی بزرگ با شانزده ستون سنگی و چند مسجد دیگر یاد می‌کند (کاتف، ۱۳۵۶: ۵۸). اولئاریوس و اشترویس نیز به مسجدی ستون‌دار در کنار گنبد اشاره کرده‌اند (اولئاریوس، ۱۴۷:۱۳۶۳؛ اشترویس، ۱۷۶:۱۳۹۵). اولئاریوس این بنا را دارای ستون‌های متعدد، طاق‌ها، رواق‌ها، منبر، باغ و برجی هرمی‌شکل توصیف می‌کند و اشترویس نیز از ستون‌ها، طاق‌ها و کاشی‌های آبی و سفید آن سخن می‌گوید (همانجا). به احتمال، این مسجد ستون‌دار همان مسجد جامع سلطانیه بوده است که در دوره‌ی فتحعلی‌شاه تخریب شد. شیلا بلر، با تلفیق نگاره‌ی مطراقچی، گزارش‌های اولئاریوس و اشترویس و دو حکاکی منتشرشده در کتاب دوبو، این بنا را مسجدی چهارایوانی با پیشطاقی مرتفع و مناره‌های جانبی بازسازی کرده است (Blair, 1986: 145–146).

بااین‌حال، اعتبار حکاکی‌های منتشرشده در کتاب دوبو محل تردید است. خود بلر نیز یادآور شده است که این تصاویر بر پایه‌ی طرح‌های هیئت فرانسوی تهیه و در جریان انتقال به حکاکی دست‌کاری شده‌اند و ممکن است اجزای بناهای مختلف را در ترکیب‌هایی خیالی گرد آورده باشند. (تصاویر ۳ تا ۵). شیلا بلر بازسازی خود از مسجد جامع سلطانیه را،

افزون بر نگاره‌ی مطراقچی و توصیف‌های اولئاریوس و اشترویس، بر سه حکاکی منتشرشده در کتاب دوبو نیز استوار کرده است. بااین‌حال، بررسی منبع اصلی نشان می‌دهد که این تصاویر در کتاب دوبو نه با عنوان «مسجد جامع»، بلکه با عنوان «مسجد بیرونی سلطانیه» منتشر شده‌اند. از سوی دیگر، همان تصاویر در اثر مهندس عبدالله با عنوان «چلبی‌اوغلو» و «مدرسه و مقبره‌ی چلبی‌اوغلو» معرفی شده‌اند. در ترسیم فلاندن نیز با ترکیب معماری مشابهی دیده می‌شود (تصویر ۶). بنابراین، گزارش‌های سفرنامه‌ای همچنان می‌توانند مؤید وجود مسجد جامع سلطانیه باشند، اما تصاویر دوبو را نمی‌توان مبنای مطمئنی برای بازسازی کالبد آن دانست.

هرچند توصیف مستقلی از مسجد جامع در متون کهن در دست نیست، شواهد سفرنامه‌ای نشان می‌دهد که بنایی ستون‌دار، که به احتمال زیاد مسجد جامع سلطانیه بوده، تا اوایل دوره‌ی قاجار پابرجا مانده بود (Blair, 1986: 145) در دوره‌ی فتحعلی‌شاه، بخشی از ارگ و بنای مسجد جامع سلطانیه برای ساخت عمارتی موسوم به «سپهربرین» تخریب شد (رک. فیضی و دیگران، ۱۳۹۷).

برخلاف گزارش کلاویخو که از بازاری بین‌المللی سخن می‌گوید، گزارش‌های این دوره تنها از بقایای بازار و کاروانسراها یاد می‌کنند که نشان‌دهنده‌ی دگرگونی نقش اقتصادی شهر است. شاردن و کاتف از کاروانسرایی سنگی در نزدیکی قره‌بلاغ یاد می‌کنند که فاصله‌ی آن تا سلطانیه بیش از یک برد توپ نبوده است (شاردن، ۱۳۷۲:۵۰۱؛ کاتف، ۱۳۵۶:۵۷) بقایای این کاروانسرا امروزه در کنار روستای قره‌بلاغ به نام «تپه کاروانسرا» به شکل تپه‌ای ویران شده باقی مانده است (رک. Feizi, 2019: annexe 9: 34).

در این دوره، دیگر شهر توان اقتصادی خود را از دست داده است و بازارهای شهر دیگر رونق گذشته را نداشتند. کاتف از بازار سنگی سلطانیه یاد می‌کند، اما دوبریون بازارها را چنان محقر می‌داند که به‌سختی می‌توان آن‌ها را مراکز تجاری دانست (De Bruyn, 1718: 173؛ کاتف، ۱۳۵۶:۵۷). (تصویر ۷)

از دیگر آثار مهم باقی‌مانده از شهر کهن، برج و دروازه‌ی سنگی شهر بوده است که اولئاریوس، دوبریون و اشترویس به مکان آن در پیرامون شهر قدیم اشاره کرده‌اند (اولئاریوس، ۱۳۶۳:۱۴۷؛ اشترویس، ۱۳۹۵:۱۷۶؛ De Bruyn,1718: 173). اولئاریوس و دوبریون نیز جای آن را در نیم لیوی شهر قدیم آورده است اشترویس جای این دروازه را در فاصله‌ی تقریبا یک مایل و نیم انگلیسی شهر قدیم آورده است (همانجا). شواهد نشان می‌دهد این دروازه تا دوره‌ی قاجار همچنان برجای بوده است، سام میرزا در سال ۱۲۷۶ ه.ق در بیان وقایع صد و نود و یکمین روز سفر ناصرالدین شاه آورده که شاه قصد منزل شاه بلاغی را داشته است اما پیش از ان که به منزل مورد نظر برسد، در مکانی که دو فرسنگ با شهر سلطانیه فاصله داشته است آثار دروازه‌ای عظیمی هویدا بوده است (سام میرزا، ۱۲۷۵:۲۹۵). استمرار گزارش این دروازه از سده‌ی یازدهم هجری تا دوره‌ی قاجار، نشان می‌دهد که برخی عناصر فضایی شهر کهن، برخلاف بسیاری از بناهای دیگر، تا سده‌های متأخر همچنان پابرجا بوده‌اند، گرچه که بخش اعظم کارکرد خود را از دست داده بودند.

در مجموع، گزارش‌های مسافران سده‌ی دهم و یازدهم هجری قمری نشان می‌دهد که کانون توجه آنان نسبت به مسافران سده‌ی نهم دگرگون شده است. اگر کلاویخو بیش از هر چیز سلطانیه را به‌عنوان شهری بازرگانی و پررونق معرفی می‌کند، بیشتر سیاحان دوره‌ی صفوی شهر را از خلال بقایای معماری و ویرانه‌های آن می‌شناسند. بااین‌حال،

توصیف دقیق آنان از ارگ، گنبد سلطانیه، مسجد جامع، بازار، کاروانسراها و دروازه‌های شهر، اطلاعات ارزشمندی برای بازسازی سیمای کالبدی سلطانیه در این دوره فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که هرچند شهر جایگاه سیاسی و اقتصادی پیشین خود را از دست داده بود، بخش مهمی از میراث معماری آن همچنان تا سده‌ی یازدهم هجری قمری پابرجا بوده است.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی گزارش‌های مسافران فرنگی از سده‌ی هشتم تا پایان سده‌ی یازدهم هجری قمری نشان می‌دهد که تصویر سلطانیه در متون سفرنامه‌ای شهری به شکل شهری ثابت و یکپارچه نیست، بلکه پدیده‌ای است در حال دگرگونی؛ دگرگونی‌ای که هم در جایگاه سیاسی و اقتصادی شهر و هم در نوع نگاه و رویکرد مسافران به آن بازتاب یافته است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تغییر تصویر سلطانیه در سفرنامه‌ها، بیش از آنکه حاصل تفاوت‌های فردی نویسندگان باشد، نتیجه‌ی دگرگونی کارکرد و منزلت شهری سلطانیه در گذر زمان بوده است.

در گزارش‌های سده‌ی هشتم هجری قمری، که عمدتاً به قلم مبلغان مذهبی نگاشته شده‌اند، سلطانیه بیش از هر چیز در پیوند با حضور مسیحیان در قلمرو ایلخانان و در چارچوب مأموریت‌های مذهبی مسافران دیده می‌شود. در این مرحله، شهر هنوز موضوعی مستقل برای توصیف کالبدی و معماری مطرح نیست و نگاه مسافران به آن ماهیتی کلی، اجتماعی و غیرمعمارانه دارد. در مقابل، در سده‌ی نهم هجری قمری، هم‌زمان با تداوم اهمیت اقتصادی سلطانیه، توجه مسافران فرنگی به سوی کارکردهای شهری و نقش تجاری آن معطوف می‌شود. سفرنامه‌های این دوره، به‌ویژه گزارش کلاویخو، سلطانیه را یکی از گره‌های مهم شبکه‌ی تجارت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای معرفی می‌کنند و اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی مسیرهای بازرگانی، انواع کالاها، بازرگانان و مقیاس اقتصادی شهر به دست می‌دهند. افزون بر این، گزارش کلاویخو حاوی اطلاعاتی درباره‌ی برخی عناصر کالبدی شهر، از جمله خیابان‌ها، مجاری آب، کاروانسراها، باغ‌ها و استحکامات آن است؛ اطلاعاتی که در گزارش‌های پیشین کمتر دیده می‌شود.

در گزارش‌های سده‌ی دهم و یازدهم هجری قمری، که عمدتاً به دوره‌ی صفوی تعلق دارند، تغییر دیگری در نگاه مسافران فرنگی مشاهده می‌شود. در این دوره، سلطانیه دیگر نه به‌عنوان شهری پررونق، بلکه به‌مثابه‌ی منظره‌ای از ویرانه‌ها و یادمانی از شکوه ازدست‌رفته توصیف شده است. شگفتی مسافران از وسعت خرابه‌ها، کوچک‌شدن محدوده‌ی مسکونی شهر و بقای شمار اندکی از بناهای شاخص، از ویژگی‌های مشترک اغلب این روایت‌هاست. در چنین بستری، بناهایی چون گنبد سلطانیه، بقایای ارگ، مسجد جامع، بازارها، کاروانسراها و دروازه‌های شهر بیش از دیگر اجزای فضایی مورد توجه قرار گرفته‌اند. ازاین‌رو، سفرنامه‌های این دوره به منابعی ارزشمند برای شناسایی آثاری بدل شده‌اند که بخش عمده‌ای از آن‌ها امروزه از میان رفته است.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای این پژوهش، نشان‌دادن ظرفیت گزارش‌های مسافران فرنگی برای بازسازی چهره‌ی کالبدی سلطانیه، به‌ویژه درباره‌ی بناهای ازدست‌رفته‌ای چون مسجد جامع ستون‌دار، بازارها، کاروانسراها و دروازه‌های شهر است. بااین‌حال، استفاده از این متون مستلزم ارزیابی انتقادی آن‌هاست؛ زیرا برخی گزارش‌ها با خطا، اغراق یا سوءبرداشت همراه‌اند. کلیساپنداشتن برخی بناهای اسلامی و مبالغه در شمار کلیساهای سلطانیه، از جمله مواردی است که

پیش‌فرض‌های ذهنی و فرهنگی مسافران فرنگی را در مواجهه با معماری و تاریخ ایران آشکار می‌کند. بنابراین، این سفرنامه‌ها را نمی‌توان بدون مقایسه با منابع تاریخی، شواهد باستان‌شناختی و بقایای معماری موجود به کار گرفت.

در مجموع، سلطانیه در روایت‌های مسافران فرنگی، بیش از آنکه صرفاً مکانی جغرافیایی باشد، به تصویری از قدرت سیاسی، رونق اقتصادی و سپس زوال شهری بدل شده است. مطالعه‌ی تطبیقی این متون نه‌تنها روند دگرگونی سلطانیه را از شهری مهم و بازرگانی به شهری کوچک در میان ویرانه‌های گسترده آشکار می‌سازد، بلکه چگونگی تغییر نگاه مسافران به شهر را نیز نشان می‌دهد. از این منظر، سفرنامه‌ها افزون بر ارزش تاریخی و باستان‌شناختی، اسنادی مهم برای فهم چگونگی دیده‌شدن شهرهای ایرانی از نگاه مسافران فرنگی و تحول این نگاه در گذر زمان به شمار می‌روند. سلطانیه نیز نمونه‌ای شاخص از شهری است که سرگذشت سیاسی، اقتصادی و کالبدی آن را می‌توان از خلال تغییر موضوع و محتوای روایت‌های سفرنامه‌ای بازشناخت.

منابع

آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود. (۱۳۸۱). *نفائس الفنون فی عرایس العیون*. ج ۲، تهران: اسلامیه.

اشترویس، یوهان. (۱۳۹۵). *سفرنامه یوهان اشترویس*. ترجمه‌ی ساسان طهماسبی، تهران: مجمع ذخائر اسلامی با همکاری کتابخانه و موزه ملی ملک.

اولئاریوس، آدام. (۱۳۶۳). *سفرنامه اولئاریوس*. ترجمه‌ی احمد بهپور، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار.

الراوندی، محمد بن علی بن سلیمان. (۱۳۶۴). *راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل‌سلجوق*. به تصحیح مجتبی مینوی و محمد اقبال، تهران: امیرکبیر.

بدلیسی، شرف‌الدین علی. (۱۳۷۳). *شرف‌نامه*. به‌کوشش محمد عباسی، تهران: حدیث.

بدیعی، منوچهر. (۱۳۸۱). *سفرنامه ونیزیان در ایران*. ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.

بناکتی، ابو سلیمان داود بن‌ابی‌الفضل محمد. (۱۳۴۸). تاریخ بناکتی، *روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب*. به تصحیح جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.

جوینی، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد. (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*. به تصحیح محمد قزوینی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.

جوادی، حسن و فلور، ویلم. (۱۳۹۳). *سه سفرنامه: رابی بنیامین تطیلی، آنتونیو تنرو و میگل ممبره (از زمان سلطان سنجر و اوایل صفویه)؛ همراه با دو شرح درباره‌ی سفرنامه‌های اسپانیولی، پرتغالی و ایتالیایی*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

دلاواله، پیترو. (۱۳۸۴). *سفرنامه پیترو دلاواله*. ترجمه‌ی شجاع‌الدین شفا، تهران: علمی فرهنگی.

شاردن، ژان. (۱۳۷۲). *سفرنامه ژان شاردن*. ترجمه‌ی اقبال یغمائی، ج۵، تهران: توس.

فیضی، مهسا؛ لاله، هایده؛ مهجور، فیروز. (۱۳۹۸). «بررسی عمارت موسوم به «سپهر برین» در دشت سلطانیه براساس منابع تاریخی و اسناد تصویری». *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران (نامه باستان‌شناسی)*، ۹(۲۳)، ۱۲۹–۱۴۸.

کاتف، فدت. (۱۳۵۶). *سفرنامه فدت آکاناف یوبج کاتف*. ترجمه‌ی محمدصادق همایون فرد، تهران: کتابخانه ملی ایران.

کاری، جملی. (۱۳۴۸). *سفرنامه کاری*. ترجمه‌ی عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد. (۱۳۸۴). *تاریخ الجایتو*. به تصحیح مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی.

مستوفی‌قزوینی. (۱۳۶۲). حمدالله، *نزهه القلوب*. به تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.

ملک آرا، سام‌بن‌محمد قلی. (بی تا). *سفرنامه چمن سلطانیه [نسخه خطی، شماره بازیابی ۱۱۸۸]*. مرکز اسناد کتابخانه‌ی ملی ایران.

مطراقچی، نصوح. (۱۳۷۹). *بیان منازل*. به‌تصحیح و ترجمه‌ی رحیم رئیس‌نیا، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

مهندس عبدالله. (۱۳۸۹). *سفرنامه مهندس عبدالله*. ترجمه‌ی سیروس آرین‌پور، تهران: کندوکار.

نسوی، شهاب‌الدین محمد. (۱۳۸۴). *سیرت جلال‌الدین منکبرنی. به تصحیح* مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی.

نوایی، عبدالحسین. (۲۵۳۶). *اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه‌اسماعیل*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

نیشابوری، خواجه امام ظهیرالدین. (۱۳۳۲). *سلجوقنامه*. به تصحیح اسماعیل افشار، تهران: خاور.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۷۳). *جامع التواریخ*. مصحح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.

وصّاف الحضره، شهاب‌الدین عبدالله بن فضل‌الله. (۱۳۷۳). *تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار (تاریخ وصّاف)*. تصحیح عبدالمحمد آیتی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.

Blair, Sheila S. (1986). “The Mongol Capital of Sulṭāniyya, ‘The Imperial’”. *Iran*, Vol. 24, pp. 139–151.

Clavijo, Ruy González de. (1859). *Narrative of the Embassy of Ruy Gonzalez de Clavijo to the Court of Timour at Samarcand, A.D*. 1403-6. London: Hakluyt Society.

De Bruyn, C., and B. Picart. (1718). *Voyages de Corneille Le Brun Par La Moscovie, En Perse, et Aux Indes Orientales...* Amesterdam: Freres Wetstein.

Deslandes, A. D. (1673). *Les Beautez de La Perse, Ou La Description de Ce Qu’il y a de plus Curieux Dans Ce Royaume...* Paris: G. Clouzier.

Dupré, A., and P. Lapie. (1819). *Voyage En Perse: Fait Dans Les Années 1807, 1808 et 1809...* Paris: J.G. Dentu.

Dubeux, Louis. (1841). *La Perse*. Paris: Firmin Didot.

Flandin, E., and P. X. Coste. (1851). *Voyage En Perse*. Paris: Gide et Baudry.

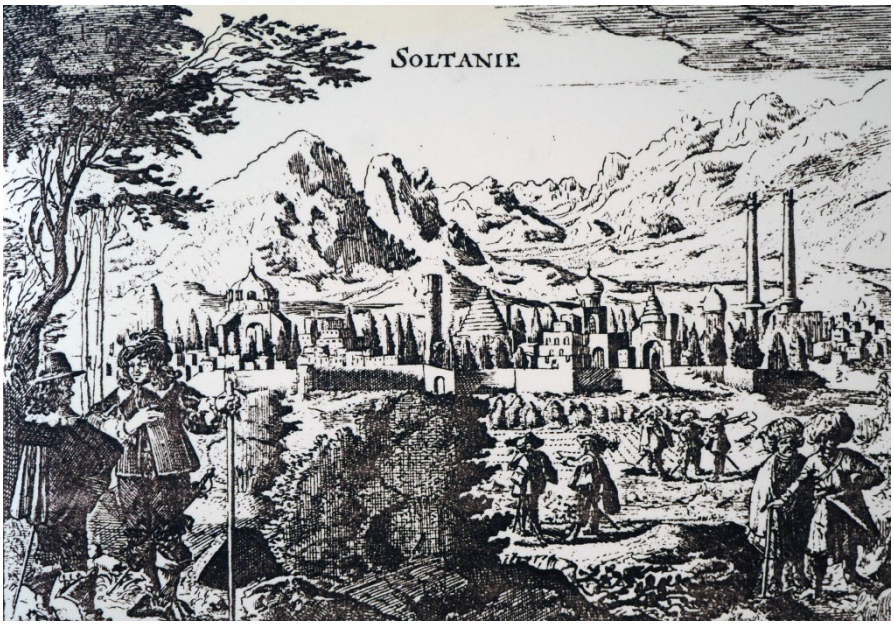
Feizi, Mahsa. (2019). Le paysage culturel de la plaine de Sultāniyya durant la période islamique [Thèse de doctorat, Université de Lyon / University of Teheran]. Thèses.fr. http://www.theses.fr/2019LYSE2106/document.

Jordanus. (1863). *The Wonders of the East*. Translated and edited by Henry Yule. London: Hakluyt Society.

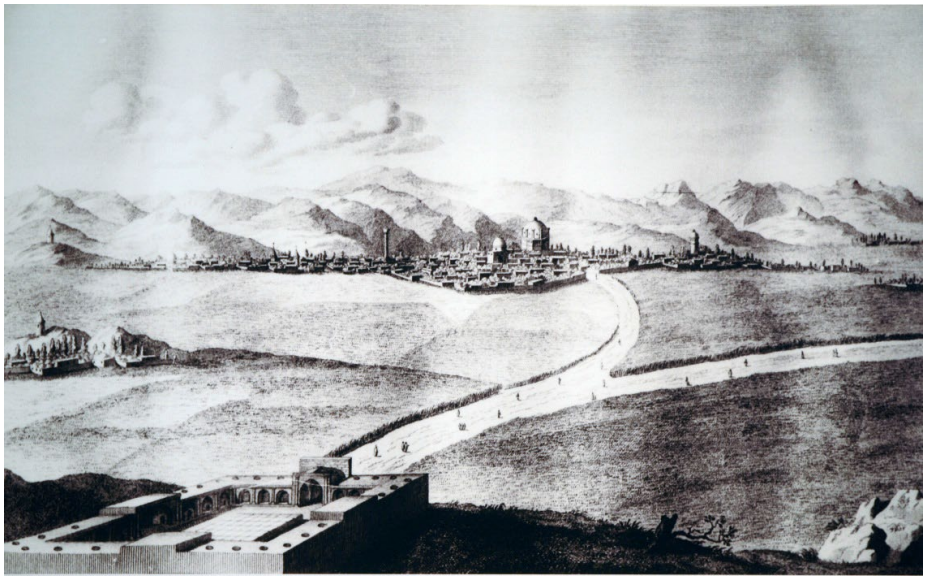
Minorsky, V., van Donzel, E., Bearman, P. J., and Gibb, H. A. R. (Eds.). (1997). “Sultaniyya”. *The Encyclopaedia of Islam* (pp. 859–861). Leiden: BRILL.

Odoric of Pordenone. (1887). *Cathay and the Way Thither: Being a Collection of Medieval Notices of China* (Vol. 1). Translated by Henry Yule, London: Hakluyt Society.

Olearius, A. (1666). *Relation Du Voyage En Moscovie, Tartarie et Perse*. Paris: Chez IEAN DV PVIS.



تصویر ۱. نمای شهر سلطانیه در سفرنامه‌ی آدام اولئاریوس، بر پایه‌ی مشاهدات سال ۱۶۳۷ م(Olearius, 1662, p. 454) .



تصویر ۲. نمای کلی شهر سلطانیه در سفرنامه‌ی شاردن، مربوط به سفر سال ۱۶۷۳ م. (شاردن، ۱۳۷۲: ۵۰۱)



تصویر ۳. نگاره‌ی شهر سلطانیه در سال ۹۴۵ هـق/۱۵۳۸ م، اثر نصوح مطراقچی (مطراقچی، ۱۳۷۹: ۷۵).



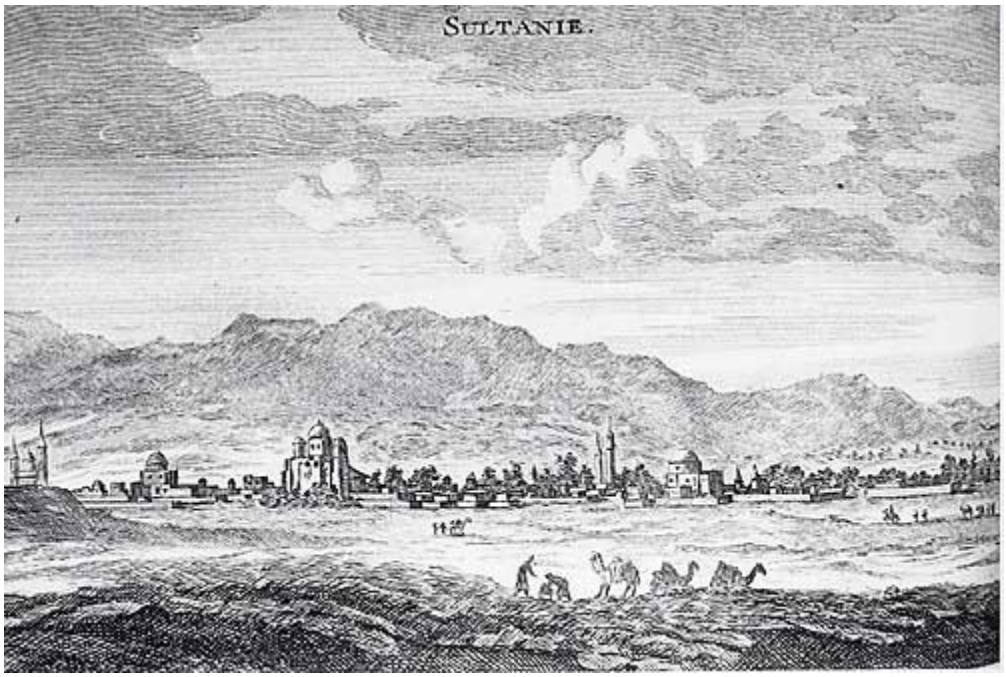
تصویر ۴. طرح‌های دوبو از بنایی که وی آن را «مسجد بیرونی سلطانیه» معرفی کرده است (Dubeux, 1841: 1).



تصویر ۵. نگاره‌های مهندس عبدالله از مدرسه و خانقاه چلپی اوغلو (مهندس عبدالله، ۱۳۸۹: ۴۷).



تصویر ۶. مجموعه‌ی مدرسه و خانقاه چلپی‌اوغلو در سلطانیه، ترسیم فلاندن، ۱۸۴۰م (Flandin, 1841, pl. X)



تصویر۷. دورنمای شهر سلطانیه در سفر دِ بروین، بر پایه‌ی مشاهدات سال ۱۷۰۳م (De Bruyn, 1732, p. 233)